



کتابخانه ملی و اسنادخانه  
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه ملی و اسنادخانه

کتابخانه ملی و اسنادخانه

# جهان چگونه مدرن شد؟

| داستان یک «پیچ»، یک کاتب، یک کتاب | استیون گرین بلت | مهدی نصراله زاده |

۹	پیشگفتار
۲۷	فصل اول. شکارچی کتاب
۳۹	فصل دوم. لحظه کشف
۷۳	فصل سوم. در جست و جوی لوکرتیوس
۱۱۱	فصل چهارم. جور زمان
۱۴۵	فصل پنجم. زایش و نوزایی
۱۷۵	فصل ششم. در کارگه دروغ
۱۹۹	فصل هفتم. چالی برای صید رویهان
۲۳۳	فصل هشتم. وضع امور، یا طرز بودن چیزها
۲۵۷	فصل نهم. بازگشت
۲۷۷	فصل دهم. پیچش ها
۳۰۵	فصل یازدهم. زندگی های پسین
۳۳۳	سپاسگزاری ها
۳۳۵	یادداشت مترجم
۳۴۱	یادداشت ها
۳۸۷	کتاب شناسی گزیده
۴۰۳	مشخصات منبع شناختی تصاویر

## فصل اول

### شکارچی کتاب

در زمستان ۱۴۱۷، پوچو براچولینی از بین تپه‌ها و دره‌های پُردرخت آلمان جنوبی به سمت مقصد دوردستش، صومعه‌ای که به داشتن گنجینه‌ای از نسخ خطی قدیمی شهره بود، پیش می‌راند. احتمالاً روستاییانی که از درون کومه‌هایشان به او نگاه می‌کردند بی‌درنگ فهمیده بودند که او یک غریبه است. با جثه‌ای ریزو صورتی پاک‌تراش، آن مرد احتمالاً رختی آراسته از تونیک و جبه‌ای خوش‌دوخت اما ساده و پیراسته بر تن داشت. کاملاً پیدا بود که روستازاده نیست، درعین حال شباهتی نیز با هیچ‌یک از شهری‌ها و درباریانی نداشت که افراد محلی عادت کرده بودند هرازچندی آنها را ببینند. بدون اسلحه و بدون زرهی پُرسروصدا، تردیدی وجود نداشت که او شوالیه‌ای توثنی<sup>۱</sup> هم نیست - یک ضربه جانانه چماقِ یک دهاتی قلچماق کافی بود که او را به راحتی نقش زمین کند. هرچند بی‌چیز به نظر نمی‌رسید، اما هیچ‌یک از نشانه‌های آشنای ثروت و منزلت را نیز نداشت: او یک درباری نبود، نه رخت و لباس مجللی داشت و نه کلاه‌گیس عطریاشی شده‌ای با طره‌های بلند؛ یک اشراف‌زاده هم نبود که برای شکار بیرون زده باشد. و همان‌گونه که رخت و لباس و آرایش مویش به روشنی نشان می‌داد، کشیش یا راهب نیز نبود.

۱. Teutonic؛ مربوط به قوم و قبیلهٔ ژرمانی به‌عنوان نیاکان آلمانی‌های امروزی، ساکن در مناطقی واقع در شمال آلمان کنونی و نیز بخش‌هایی از دانمارک.

در آن زمان آلمان جنوبی منطقه‌ای پُرونق بود. هنوز سال‌ها مانده بود که جنگ فاجعه‌بار سی‌ساله قسبات را ویران سازد و همه شهرهای آن ناحیه را درهم بکوبد، کاری که البته فجایع روزگار خود ما کرد و بخش اعظم آنچه را که از آن دوره باقی مانده بود به فنا داد. افزون برشوالیه‌ها، درباریان و نجیب‌زادگان، سایر آدم‌های صاحب مکنت دائماً در جاده‌های بسیارکوبیده شده و گودافتاده در سفر بودند. راینزبورگ، در نزدیکی‌های گنشتانتس، در تجارت پارچه کتان دست داشت و اخیراً کار تولید کاغذ را آغاز کرده بود. اولم، در ساحل غربی رود دانوب، یکی از مراکز پُرونق در زمینه صنعت و بازرگانی بود، همان‌گونه که شهرهای هایدنهایم، آین، روتنبورگ آب در تاوبرزیبا، و زیباتراز آن ورتسبورگ. اعضای طبقه متوسط شهری، دلان پشم، تاجران چرم و پارچه، شراب‌اندازان و آبجوسازان، پیشه‌وران و شاگردانشان، همان‌گونه که دیپلمات‌ها، بانک‌داران و مأموران وصول مالیات، همه جا بودند و دیده می‌شدند. اما مشخصات پوچو با هیچ‌یک از اینها نمی‌خواند.

گروه‌ها و اشخاص کم‌بضاعت‌تر دیگری نیز بودند - کارگران روزمزد، تعمیرکاران دوره‌گرد، چاقوتیزکن‌ها و کسان دیگری که به اقتضای حرفه‌شان دائماً در سفر بودند؛ زائرانی که به سمت عبادتگاه‌هایشان در حرکت بودند، جایی که در آن می‌توانستند در پیشگاه تکه‌ای از استخوان یک قدیس یا قطره‌ای از خون مقدس رازونیا کنند؛ شعبده‌بازان، کف‌بین‌ها، طوافان جارزن، آکروبات‌بازان و میم‌بازانی که از روستایی به روستای دیگر در سفر بودند؛ فراری‌ها، خانه‌به‌دوش‌ها و دزدان خرده‌پا. و یهودی‌ها هم بودند، با کلاه‌های کله‌قندی و نشان‌های زردزنگی که مقامات حاکم مسیحی و ادارشان کرده بودند آنها را بپوشند، تا از این طریق بتوانند به آسانی، به‌عنوان آماج تحقیر و نفرت، شناسایی شوند. پوچو به‌یقین هیچ‌یک از این افراد و گروه‌ها نبود.

۱. رشته‌جنگ‌هایی که از سال ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸، در نواحی مرکزی اروپا، نخست بین آلمانی‌های کاتولیک و پروتستان درگرفت و بعد سایر ملل اروپایی را نیز درگیر خود ساخت. هشت میلیون نفر در جریان این منازعه جان باختند که بسیاری از آنها نظامی نبودند و قربانی خشونت و قحطی و طاعون شدند.

برای کسانی که پوچورا حین عبور می‌دیدند، او حقیقتاً باید چهره‌ای گیج‌کننده بوده باشد. در آن زمان بیشتر آدم‌ها هویت خود، جایگاهشان در نظام اجتماعی سلسله‌مراتبی، را با نشانه‌های روشنی اعلام می‌کردند، نشانه‌هایی که همگان قادر به خواندن و تشخیص آنها بودند، چیزهایی مثل لک‌های پاک‌ناشدنی بر روی دستان یک رنگرز. از این حیث، پوچو تقریباً هیچ قابل خواندن و شناسایی نبود. فردی تک‌افتاده، خارج از ساختارهای خانواده و پیشه، معنای چندانی نداشت. در آن روزگار مهم آن بود که فرد به چه چیزی یا حتی چه کسی تعلق دارد. دومصرای کوچک و سخره‌آمیزی که الگزندر پوپ در قرن هجدهم، با رفتن در جلد یکی از سگ‌های پاکوتاه ملکه، نوشت می‌توانست، به‌صورت عطف به‌ماسبق، عیناً در مورد جهانی که پوچو در آن ساکن بود نیز صادق باشد:

من سگ علیاحضرت هستم در ناحیه کیو  
لطفاً به من بگویید، آقا، شما سگ که هستید؟

خانواده، شبکه روابط خویشاوندی، صنف و رسته، بنگاه اقتصادی - اینها عناصر سازنده شخصیت بودند. استقلال و اتکای به‌خود هیچ بُرد فرهنگی‌ای نداشت؛ در واقع، چنین چیزهایی به‌سختی قابل تصور بود، ارج نهادن به آنها که جای خود دارد. هویت قرین بود با جایگاهی دقیق و کاملاً شناخته در زنجیره‌ای از فرمان‌دهی و فرمان‌بری.

تلاش برای پاره کردن این زنجیره عین بلاهت بود. یک رفتار یا ژست جسارت‌آمیز - تن زدن از تعظیم یا زانو زدن یا برداشتن کلاه برای شخصی که مقرر بود این‌گونه به او ادای احترام شود - می‌توانست به بریدن و دریدن دماغ یا شکستن گردن فرد بینجامد. و از اینها که بگذریم، این قبیل نافرمانی‌ها صورت می‌گرفت که چه بشود؟ وضع طوری بود که گویی هیچ بدیل محصلی وجود نداشت، همه انتخاب‌ها آنهايي بود که کلیسای دربار یا الیگارشی‌های شهری مدوّن کرده بودند. بهترین کار پذیرش متواضعانه هویتی